



## پیغام عشق

قسمت هفتاد و سوم



با سلام،

در دفتر دوم، در داستان شتر گمشده، بیت ۲۹۱۰ داریم

مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۹۱۰

حکمت قرآن چو ضاله مؤمن است

هر کسی در ضالهی خود موقن است

حکمت قرآن زنده شدن به بی‌نهایت خدا و همان فضای گشوده شده و حضور گمشده مؤمن است و هر کسی در گمشده خودش یقین دارد و آن را می‌شناسد. وقتی ما به عنوان هوشیاری خالص خداوند وارد این جهان شدیم، هوشیاری ایزدی ما به علت هم‌هویت شدن با چیزها، باورها و رفتن به صندوق فکرها و افتادن به زمان روان شناختی در ذهن پنهان شد و عینک هم‌مانیدگی‌ها پرده‌ای شد بر روی چشم هوشیاری و عدم بین ما و شترمان را که نماد حضور و حقیقت وجودی ماست در تاریکی شب ذهن گم کرده ایم.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۹۷۳

اشتری گم کرده‌ای ای معتمد

هر کسی ز اشتر نشانت می‌دهد

تو نمی‌دانی که آن اشتر کجاست

لیک دانی کین نشانی‌ها خطاست

ما هم وقتی هم‌مانیدگی‌ها را به ثمر رساندیم، متوجه می‌شویم علیرغم داشتن خانواده، همسر، فرزند، کار خوب و خانه مناسب هنوز حس نقص، دل‌تنگی و تنهایی می‌کنیم؛ می‌دانیم که گمشده‌ای داریم و شروع می‌کنیم به پرس و جو درباره شتر گمشده مان. انسان‌های من‌ذهنی به ما نشانی شترمان را میدهند ولی ما چون شترمان را می‌شناسیم و نشانه‌هایی

از آن را به صورت زندگی زنده تجربه کرده ایم، می دانیم که این نشانی ها غلط اند. متوجه می شویم که تعریف هایی که مردم درباره خدا، حضور و معنویات می کنند همه ذهنی اند و هنوز خودشان به زندگی تبدیل نشده اند.

اینجا مولانا تاکید می کند برای پیدا کردن کسی که نشانی درست تتر یا حضور را به شما بده باید بسیار دقت کنید، یعنی شما باید بارها و بارها و شاید هزار بار نگاه کنید که این شخصی که در مورد حضور و خدا صحبت میکند آیا واقعا شتر من را دیده یا نه؟ درسته که انسان های من ذهنی و یا استادان ذهنی نشانی غلط به ما میدهند ولی این مسئولیت ماست که با هوشیاری، جستجوگر و تشخیص دهنده باشیم و چشم بسته به دنبال انسانهایی که ادعای حضور و زنده شدن به خدا را می کنند، نرویم.

مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۹۴۶

اندرین گردون مکرر کن نظر

ز آن که حق فرمود ثم ارجع بصر

یک نظر قانع مشو زین سقف نور

بارها بنگر ببین هل من فطور؟

به طور مرتب بارها و بارها بسیار دقیق و موشکافانه به آسمان درونت که در اثر تسلیم و شناسایی همهویتشدگی ها و پاک کردن آنها از مرکزت باز شده، نگاه کن؛ ببین که نقص یا ایرادی دارد؟ و همین طور به زمین یا من ذهنی که با همانیده شدن با چیزها درست کردی هم نگاه کن و مراقب حيله ها و نفوذ و رخنه من ذهنی ات در آسمان درونت باش. در بیت دیگری می فرماید: به خودت مثل یک انسان عیب جو نگاه کن و ببین که این فضای باز شده آیا فضای درستیه؟ حقیقی یا ذهنی؟ یعنی فوراً با کمی باز شدن فضا ادعای حضور نکن هنوز راه درازی در پیش داری.

مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۹۴۸



چونکه گفتت کاندیرین سقف نکو

بارها بنگر چو مرد عیب جو

پس زمین تیره را دانی که چند

دیدن و تمییز باید در پسند

تا بیالاییم صافان را ز درد

چند باید عقل ما را رنج برد

پس باید این زمین تیره یا من ذهنی را مکرر در مکرر و دقیق نگاه کنیم و در فضای باز شده با چشم عدم هم هویت شدگی ها و ناخالصی های وجودت را شناسایی کنی و این تشخیص و جدا کردن همانیدگی ها و پاک کردن آن ها از مرکز، نیاز به زحمت، کار فراوان و تعهد، مشاهده مداوم، تسلیم و پذیرش، توجه به خود و درد کشیدن هوشیارانه دارد، تا بتوانی قسمت صاف و خالص را از درد جدا کنی و هوشیاری سرمایه گذاری شده در هم هویت شدگی ها را از ذهن آزاد و فضای درون را بازتر کنی .

همچنین امتحانات خزان و زمستان و سختی ها و ابتلائاتی که در راه بازگشت به زندگی به آن دچار می شویم همه برای پخته تر شدن ماست و در حقیقت لطف خداوند است که قدرت شناسایی هم هویت شدگی ها و انداختن آن ها را به ما میدهد و اینکه بفهمیم چقدر مس یا هوشیاری جسمی ما به زر یا حضور تبدیل شده است؟

مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۹۶۴

خوف و جوع و نقص اموال و بدن

جمله بهر نقد جان ظاهر شدن



بنابراین ترس و گرسنگی، محرومیت، از دست دادن مال و بیماری‌ها همه برای ظاهر شدن نقد جان یا سکه‌ی حضور ماست به شرط این که صبر کنیم، راضی باشیم و فضا را باز کنیم تا آن شتر گمشده ما، یعنی حضور خودش را به ما نشان بدهد. در حقیقت هر صدمه‌ای که به ما می‌خورد به هم‌هویت‌شدگی‌های ما می‌خورد و اصل ما هیچ آسیبی نمی‌بیند و چون این حضور یا هوشیاری ایزدی ما در شکم ذهن و زیر فکرها و هم‌مانیدگی‌ها پنهان شده، بزرگان مرتب هشدارها و نویدهایی رو برای راهنمایی ما و بالا بردن قدرت تشخیص و اصلاح دید ما میدهند که بتوانیم نیک و بد و حق و باطل یعنی هم‌مانیدگی‌ها را از هوشیاری حضور تشخیص و جدا کنیم و هوشیاری رو از شکم ذهن بیرون بکشیم.

مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۹۶۶

چونک حق و باطلی آمیختند

نقد و قلب اندر حُرمدان ریختند

در ذهن ما سکه‌ی قلبی (من ذهنی) و سکه‌ی خالص (من اصلی یا حضور) با هم مخلوط اند، یعنی فکرها و هم‌هویت‌شدگی‌ها و حضور با هم اند و باید آنها را با بازگشت به این لحظه، شناسایی هم‌هویت‌شدگی‌ها، گشودن فضا، ساکت کردن ذهن و حضور ناظر از هم جدا کرد.

وجود من ذهنی، نشانی آن است که یک من اصلی هم وجود دارد که خداگونه هست و ما باید به دنبال آن بگردیم، پس باید دائماً سره را از ناسره جدا کنیم و به عبارتی بفهمیم کی از جنس حضور و کی از جنس من ذهنی هستیم.

مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۹۶۷

پس محک می‌بایدش بگزیده‌یی

در حقایق امتحانها دیده‌یی

تا شود فاروق این تزویرها



## تا بود دستور این تدبیرها

پس ما محک و تشخیص دهنده‌ای مثل مولانا لازم داریم، که امتحان خودش را داده و راهنمای ما در مسیر تکامل هوشیاری باشد تا این راهنما، این پیر به ما بگوید چه چیزی درست و چه چیزی غلط است و دید ما را اصلاح کند تا بتوانیم همانندگی‌ها و توهم‌های خودمان را در من ذهنی ببینیم و می‌گویید ای پیر تو به انسانی که سرگردان در ذهن است و قدرت تشخیص ندارد، یک بار شیر زندگی رو بده و مزه حضور و زنده شدن رو بهش بچشان و به حال خودش رها کن. ما هم به کمک مولانا و تکرار ابیات و بله گفتن به اتفاق این لحظه چه در ذهن و چه در بیرون، فضا را باز میکنیم و در سکوت ذهن مزه شیر زندگی را حتی برای لحظاتی میچشیم و با یقین و اعتماد، خودمان را به آغوش لطیف و پر از مهر زندگی زنده در این لحظه می‌سپاریم.

مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۹۶۹

شیر ده ای مادر موسی ورا

واندر آب افکن میندیش از بلا

هر که در روز الست آن شیر خورد

همچو موسی شیر را تمییز کرد

هر وقت به اتفاق این لحظه بله می‌گوییم و از جنس الست می‌شویم مزه شیر زندگی را میچشیم و شتر گم شده یا حضورمون رو می‌بینیم و مثل موسی می‌توانیم شیر مادر اصلی مان را از شیر دایه‌های دیگه تشخیص بدهیم و شیر همانندگی‌ها و شیر این دنیا را نخوریم. اگه یک بار از گذشته و آینده جمع بشیم و در این لحظه مستقر بشویم و مزه حضور را بچشیم دیگر از هم‌هویت‌شدگی‌ها و مردم زندگی نمی‌خواهیم.

در ابیات بعدی مولانا در ارتباط با کسی که با من ذهنی از روی تقلید و ستیزه و یا به طمع شریک شدن در حضور یا شتر و یا به دلایل ذهنی دیگر به دنبال شتر جوی حقیقی که به دنبال شتر گم شدش می‌گردد نکته مهمی را بیان میکند .

مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۹۷۵

و آنکه اشتر گم نکرد او از مری

همچو آن گم کرده جوید اشتری

که بلی من هم شتر گم کرده ام

هر که یابد اجرتش آورده‌ام

تا در اشتر با تو انبازی کند

بهر طمع اشتر این بازی کند

در اینجا مولانا راجع به تقلیدی صحبت می‌کند که یک من ذهنی از روی طمع یا ستیزه و یا برای کسب اعتبار از یک انسانی تقلید میکند که تا حدودی شترش را به صورت ارتعاش یا زنده شدن به زندگی زنده، نه به صورت ذهنی میشناسد و این شخصی که می‌خواهد به همراه شتر جوی حقیقی بیاید و از او تقلید میکند نمیداند که نشان درست یا غلط این شتر چیه، فقط هرچی ناقه جوی حقیقی می‌گوید، عصای اون مقلده یعنی تکرار میکند و همون را می‌گه .

حالا شما اگر در مقابل شخصی که از روی تقلید یا طمع یا کسب اعتبار بیرونی دنبال شما که با مولانا کار می‌کنید می‌آید، اگر حضورتان را مستمر و قوی حفظ کنید، مقاومت نکنید و هیچ واکنشی نشان ندهید ارتعاش مرکز شما روی او اثر سازنده ای میگذارد ولی اگر مقاومت و قضاوت کنید و واکنش نشان بدهید، به ذهن می‌لغزید و خودتان هم نشان غلط یا درست را تشخیص نمیدهید. شما نشان درست شتر یا حضور را موقعی می‌فهمید که در این لحظه، زندگی زنده را به صورت ارتعاش در مرکزتان، در دلتان حس کنید. مثلا با خواندن و تکرار ابیات مولانا که از فضای عدم می‌آید، از طریق ارتعاش



زندگی در دلمان، میفهمیم که جانمان داره شفا پیدا میکند، چشم دل ما داره باز میشود و ما درست تر میبینیم و یقین میکنیم که مولانا شتر ما را میشناسد و نشانی درست به ما میدهد و اقرار میکنیم که این نشانی هایی که مولانا میدهد، ذهنی نیستند، سند خیلی محکم، مطمئن و درستی هستند و حقیقت رو به صورت ارتعاش به زندگی زنده آشکارا ابلاغ میکنند و این بلاغ مبین هست.

مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۹۸۳

پس بگویی راست گفتم ای امین

این نشانیها بلاغ آمد مبین

فیه آیات ثقات بیّنات

این براتی باشد و قدر نجات

و این نشانی های درستی که مولانا به ما میدهد و این ارتعاشاتی که در مرکز حس میکنیم در مسیر کن فکان و آزادی ماست، یعنی ما با مکرر نگاه کردن به آسمان درون و همچنین با نظارت مستمر من ذهنی و هر لحظه با تسلیم و گشودن فضا، خودمان را در معرض لطف زندگی و برکاتش قرار میدهیم و عینا میبینیم که شتر ما خود زندگی که به صورت خلأ در ما نفوذ کرده، حس میکنیم از جنس این لحظه، از جنس خدا هستیم و شوق زنده شدن به خدا و تبدیل به بینهایت او در ما شدت میگیرد و روز به روز ریشه دارتر و عمیق تر می شویم و یقین داریم که با کار کردن رو خودمان سند آزادی مان را می گیریم (سند آزادی از ذهن و دنیا).

مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۹۸۷

پیش آنکس که نه صاحب اشتری است

کاو در این جُست شتر بهر مری است



زین نشان راست نفزودش یقین

جز ز عکس ناقه جوی راستین

مولانا در اینجا تاکید می کند و به یک نکته مهم دیگر اشاره میکند، که وقتی شترجوی حقیقی واکنش و ستیزه در مقابل ناقه جوی مقلد نمیکند و حضور قوی و مستمرش را حفظ میکند، ارتعاش دل شتر جوی حقیقی به مرکز او میزند و ناگهان مرکز او هم به ارتعاش در می آید و متوجه میشود که او هم شتر یا حضوری دارد که باید به دنبال اش بگردد و از درون به آن زنده بشود.

در این مرحله نکات مهمی برای شتر جوی دومی روشن میشود:

اول اینکه فهمید که حرکت و جد و جهد او به دنبال شترجوی حقیقی که تا حدودی به زندگی زنده بوده، بیهوده نبوده و کار بیمزد نکرده است.

دوم اینکه متوجه شد که شتری گم کرده که از جنس هوشیاری و آگاهی این لحظه بوده اما چون طمع شتر دیگران را داشته یعنی هم هویت شده؛ همین طمع، روپوش شتر خودش شده و باعث شده که شتر خودش یا حضورش را یا اصلش را فراموش کند. بنابراین بی طمع شد و فهمید که یک شتر، یک حضور و یک حقیقت بیشتر نیست که باید با کار و تحقیق و تلاش خودش از درون به آن زنده بشود و از مقلد بودن و دنباله روی دیگران به محقق تبدیل بشود.

سوم آنکه فهمید که قبلا در ذهن به دنبال کسب اعتبار، تقلید و ستیزه میکرده اما الان که شتر یا هوشیاری حضورش را دیده و به زندگی زنده شده، متوجه شد که دیگه نیازی به تقلید نیست و تا حالا گزافه گویی، کار بیهوده و بی مزد در ذهن انجام میداده و متوجه شد باید به تنهایی روی خودش کار و تحقیق کنه و چشمش را به روی حضورش به روی شترش باز کرد و اینجا مولانا نتیجه می گیرد که :

## کاذبی با صادقی چون شد روان

### آن دروغش راستی شد ناگهان

هر گاه یک انسانی که در ذهن و توهم گم شده، با یک انسان زنده به حضور همراه شود بعد از مدتی ارتعاش مرکز انسان زنده به حضور به دل او هم میزند و او هم میفهمد که از جنس زندگی و راستی است. یعنی ما به هر صورتی که اطراف یک انسان زنده به حضور بگردیم ولو با انگیزه های مادی ممکن است روزی پرتو اش به دل ما هم بزنه و ما هم شتر یا حضورمون را ببینیم. در فیزیک قانونی داریم که مشاهده کننده جنس مشاهده شونده را تعیین میکند، یعنی وقتی عمیقا در این لحظه حاضر هستیم، فضا را باز کردیم و هیچ قضاوت و مقاومتی در ذهن نیست، داریم جنس طرف مقابل را تعیین میکنیم که او هم از جنس حضور و زندگی باشه و این ارتعاش حضور، سکون و بی مقاومتی، بسیار سازنده و اثرگذار و هدایت کننده است.

یکی دیگه از نکات مهم این داستان اینه که شما خودتان و دیگران را به خاطر کارهای اشتباه گذشته ملامت و سرزنش نکنید، فقط بدون ادعای تغییر دیگران، هوشیار و تیز، چراغ حضورتان را روشن نگه دارید و اجازه ندهید که ذهن قضاوت یا مقاومت کند، با این کار خودتان را از آسیب من های ذهنی حفظ میکنید و به علاوه، آنها هم از ارتعاشات مرکز شما ممکنه متوجه اشتباه خودشان بشوند و راهشان را پیدا کنند ولی با مقاومت و قضاوت به ذهن می لغزید و اثرتان از بین میرود.

مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۰۰۵

سَيِّئَاتِمُ چون وسیلت شد بحق

پس مزن بر سَيِّئَاتِمُ هیچ دق

چون گناهان و بدی هایم ابزار وصل به خدا شده اند، پس به خاطر کارهای بد و اشتباه من را سرزنش و ملامت نکن .



مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۰۱۱

گرم باش ای سرد تا گرمی رسد

با درشتی ساز تا نرمی رسد

ای کسی که در ذهن، سرد و افسرده شدی گرم باش، یعنی با جدیت کار کن هممانیدگی‌ها را شناسایی کن، از مرکزت پاک کن، تا برکت خدا، دم ایزدی و گرمایش به تو برسه و اگر قضا اتفاقاتی را برای بیداری تو از خواب ذهن پیش آورد بپذیر، واکنش نشان نده صبر کن فضا رو باز کن تا نرمی و لطافت و آرامش و شادی بی سبب او به تو برسد.

مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۰۱۲

آن دو اشتر نیست آن یک اشترست

تنگ آمد لفظ، معنی بس پُر است

فقط یک یکتایی، یک حقیقت، یک نور وجود دارد که در ذهن دو تا دیده می شود. لفظها و کلمات، ناقص و محدوداند و ذهن ناقص و دوبین ما قادر به بیان معنای بزرگ و عمیق نیست و مثال اصطراب را می زند که ارتفاع ستارگان را اندازه می گیرد.

مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۰۱۴

نطق اصطراب باشد در حساب

چه قدر داند ز چرخ و آفتاب

می گوید اصطراب چه میداند که در آسمان چه میگذرد، اصطراب فقط یک ابزار اندازه گیریه، من ذهنی هم چه میداند در فضای یکتایی چه میگذره، برای درک بزرگی خداوند باید به او زنده شد، انسان ها در ذهن توصیفات زیادی راجع به خدا



دارند ولی انسانی که به اصل و ذاتش زنده شده و ذهنش را خاموش کرده، می داند که ذهن قادر به بیان این عظمت و عمق نیست، برای همین است که پیامبر (ص) فرموده: هر کسی که به ذات خداوند زنده شود زبانش بند می آید.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۲۱۵

دو مگو و دو مدان و دو مخوان

بنده را در خواجه خود محو دان

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۲۱۸

چشم و دل را هین گذاره کن ز طین

این یکی قبله ست دو قبله مبین

شاد باشید

سهیلا هستم از انگلیس



همراهان عزیز گنج حضور، لطفاً برای ارسال پیغامهای عشق خود، از کانال تلگرام آقای شهبازی که در زیر مشاهده میشود استفاده نمایید. در موارد استثنایی که دسترسی به تلگرام وجود ندارد، میتوانید پیغام خود را از طریق ایمیل به آدرس ایمیل آقای شهبازی ارسال فرمایید.

با سپاس،

گروه تهیه مجموعه پیغام عشق



تلگرام آقای شهبازی

+1 818 970 3345



ایمیل آقای شهبازی

Shahbazi@rapidtest.com